

تحلیل روایی داستان «نخجیران و شیر» مثنوی معنوی با رویکرد زبان‌شناسی

رمزگان رولان بارت*

داود اسپرهم^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

مولود شاگستاسی

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

عزیزلله سالاری

استادیار دانشگاه صدا و سیما

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش مقاله ۹۷/۸/۳

چکیده

داستان شیر و نخجیران مثنوی معنوی یکی از پیچیده‌ترین داستان‌های این کتاب است که ویژگی‌های منحصر به فرد آن ظرفیت شگفت‌انگیزی را برای خوانش‌های متعدد فراهم می‌کند. نظریه رمزگان رولان بارت یک چارچوب نظری روشمند و خلاقانه است که به خوبی می‌تواند از پس پیچیدگی‌ها و دلالت‌های گسترده متن ادبی برآید. تلاش پژوهش حاضر در این راستاست که با به کارگیری نظریه رمزگان رولان بارت به عنوان الگو، به روایت‌شناسی یکی از داستان‌های بلند مثنوی معنوی با عنوان «نخجیران و شیر» بپردازد و نشان داده شود که روایت این داستان تا چه اندازه از کیفیتی باز در تولید معانی مختلف برخوردار است. همچنین، ضمن بررسی ویژگی‌های خاص زبان مولانا در این روایت، میزان قابلیت نظریه رمزگان را در تحلیل یک متن کلاسیک و کاملاً بومی ادب پارسی بیازماید. از جمله دستاوردهای پژوهش حاضر می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. روایت نخجیران و شیر تنها یک متن صرفاً خواندنی نیست، بلکه با توجه به داده‌هایی که از کاربرد نظریه رمزگان بر آن به دست آمده، ظرفیت کاملاً مناسبی برای نوشتنی خواندنی شدن دارد. ۲. از مهم‌ترین فاکتورهایی که این روایت را به متنی باز و متکثر تبدیل می‌کند، ویژگی‌های خاص روایتگری راوی در این داستان و نیز ماهیت کاملاً تمثیلی روایت است.

واژه‌های کلیدی: نخجیران و شیر، روایت‌شناسی، رمزگان، رولان بارت، متن نوشتنی، متن خواندنی.

* این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده دوم می‌باشد.

۱. مقدمه

داستان شیر و نخجیران در مثنوی معنوی یکی از پیچیده‌ترین داستان‌های این کتاب است و بخش مهمی از دفتر نخست مثنوی را به خود اختصاص داده‌است. این داستان یکی از طولانی‌ترین داستان‌های مثنوی معنوی محسوب می‌شود که نسبت به داستان‌های دیگر مثنوی در ابتدای امر دشواریاب می‌نماید، به طوری که پیوسته باید جست‌وجو نمود تا چیزی را بازیافت که در لابه‌لای ابیات پنهان شده‌است. همین ویژگی ابهام‌آمیز داستان و نقب زدن مرتب مولانا به خرده‌داستان‌های کوچک در جای‌جای روایت آن باعث شد تا انتخاب آن برای تحلیل با رویکرد رمزگان رولان بارت مناسب به نظر برسد.

تلاش این پژوهش آن است که ضمن تفسیر نوین، علمی و نظام‌مند یکی از شاهکارهای ادب پارسی و پاسخ به سؤالات اصلی پژوهش، به بررسی ویژگی‌های خاص زبان مولانا در این روایت که آن را از دیگر روایت‌ها متمایز می‌کند، بپردازد و میزان قابلیت نظریه رمزگان را در تحلیل یک متن کلاسیک و کاملاً بومی ادب پارسی بیازماید. همچنین، با به‌کارگیری چنین الگویی نشان داده شد که روایت این داستان تا چه اندازه کیفیتی باز در تولید معانی مختلف دارد و تا چه اندازه منشاء متن و مصدر معناست و نیز می‌توان از مدخل‌های متعدد به دنیای روایت آن وارد شد. اما دلیل انتخاب نظریه رمزگان رولان بارت به عنوان چارچوب نظری تحقیق حاضر، بهره‌گیری از یک چارچوب نظری روشمند و خلاقانه است که بتواند به‌خوبی از پس پیچیدگی‌ها و دلالت‌های گسترده متن ادبی برآید. نظریه رمزگان با بهره‌گیری از نظریه‌های نشانه‌شناسی ادبیات و تحلیل متن ادبی به صورت شایسته‌ای برای توصیف، سنجش و ارزیابی عالمانه آثار ادبی در ترازوی نقد مجهز شده‌است.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون نقدهای بسیاری بر داستان «نخجیران و شیر» مثنوی معنوی نوشته شده‌است که از میان آن‌ها می‌توان به چند پژوهش ارزشمند در واکاوی این داستان مثنوی اشاره نمود:

۱- تحلیل و شرح داستان نخجیران و شیر ضمن شرح جامع مثنوی اثر ملاً هادی سبزواری، اسماعیل آنقروی، بدیع‌الزمان فروزانفر، جعفر شهیدی، رینولد آلین نیکلسون، جلال‌الدین همایی، محمدجعفر مصفا، محمدتقی جعفری، گولپینارلی، محمد استعلامی و

کریم زمانی. ۲- تحلیل و شرح داستان نخجیران و شیر به طور جداگانه که از برجسته‌ترین آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: الف) پژوهش ادوارد ژوزف (۱۳۷۶) با عنوان «بانگی از نای نخجیران و طوطیان: بحثی درباره دو داستان از دفتر اول مثنوی» با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نوید شیراز.

ب) پژوهش شروین وکیلی (۱۳۹۱) با عنوان «شیر حق: شرحی بر داستان نخجیران و شیر مثنوی معنوی» منتشر شده در تارنمای سوشیانت.

ج) پژوهش حبیب‌الله عباسی و فرزاد بالو (۱۳۸۸) با عنوان «بررسی روایت‌شناختی حکایت نخجیران و شیر از مثنوی معنوی» منتشر شده در شماره ۸۲ فصلنامه هنر.

چنان‌که مشاهده می‌شود، تاکنون شروح و نقدهای بسیاری بر داستان نخجیران و شیر نوشته شده‌است که البته تعداد بسیار کمی از آن‌ها در حوزه نقد نشانه‌شناسی، از جمله رویکرد بارت قرار دارند. هرچند تاکنون رویکرد رمزگان پنجگانه بارت برای تحلیل متن‌های بسیاری، به‌ویژه متون معاصر و داستان‌های کوتاه فارسی کاربرد خوبی داشته‌است، اما استفاده از این رویکرد برای تحلیل متون کلاسیک فارسی، از جمله داستان‌های مثنوی ناچیز بوده‌است و در زمینه روایت‌شناسی نشانه‌شناسانه داستان نخجیران و شیر با رویکرد رمزگان رولان بارت تاکنون پژوهشی انجام نشده‌است.

۳. رولان بارت، نظریه‌پرداز روایت

رولان بارت از جمله جسورترین نظریه‌پردازان فرانسوی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بوده‌است. طبق گفته رابرت اسکولز، او نویسنده‌ای است فاقد نظام که عاشق نظام است، ساختارگرایی است که ساختار را دوست ندارد و ادیبی است که از «ادبیات» بیزار است! او نخست به عنوان یکی از اعضای گروه متفکران نوآوری که با نام ساختارگرایی گروه‌بندی شده بودند، در میان مردم شناخته شد؛ ساختارگرایی که روش‌شناسی خود را عمدتاً از زبان‌شناسی فردینان دو سوسور برگرفته بود (ر.ک؛ اسکولز، ۱۳۷۹: ۲۰۸-۲۰۹).

بعدها بارت از تحلیل ساختاری روی‌گردان شد و به رویکردی پرداخت که بیشتر نشانه‌شناختی و محتوامحور بود. کتاب *س/س/زد* (۱۹۷۰م)، چشمگیرترین کار پس‌اساختارگرایی بارت است. وی این کار را در پاسخ به تلاش بیهوده روایت‌شناسان

ساختارگرا آغاز نمود که می‌کوشیدند همهٔ قصه‌های جهان را در یک ساختار واحد قرار دهند (Barthes, 1977: 146).

از منظر او، هر متنی به گونه‌ای متفاوت به دریایی از متن‌های پیشین بازمی‌گردد، اما برخی از نوشتارها سعی می‌کنند با تأکید بر معنایی خاص، خواننده را از مرتبط ساختن آزادانهٔ متن با این نوشتارهای پیشین بازدارند. این متن‌ها خواننده را در مقام مصرف‌کنندهٔ صرف، یک معنای ثابت در نظر می‌گیرد، حال آنکه یک متن پیشرو از دیدگاه بارت، خواننده را به یک تولیدکننده تبدیل می‌کند. در ادبیات بارت، متن نوع اول «خواندنی» و متن نوع دوم «نوشتنی» نامیده می‌شود. به نظر می‌رسد که متن نوشتنی فقط در ساحت نظریه وجود دارد. بارت در توصیف این نوع متن می‌گوید: «این متن آرمانی، کهکشانی از دال‌هاست و نه ساختاری از مدلول‌ها. آغازی ندارد و از مدخل‌های متعدد می‌توان به آن وارد شد که هیچ یک از آن‌ها را نمی‌توان با قطعیت مدخل اصلی به شمار آورد. همچنین، رمزگانی که در آن به کار می‌رود، تا جایی که چشم کار می‌کند، ادامه دارد» (Barth, 1974: 5).

«این تکه‌ها واحدهای خوانش‌آند و به همین دلیل آن‌ها را «خوانه» می‌نامیم. یک خوانه (واحد خوانش) بی‌تردید یک دال متنی است، اما از آنجا که کار ما در اینجا نه مطالعهٔ دال‌ها (چون کار ما سبک‌شناسانه نیست)، بلکه مطالعهٔ معناهاست. این تکه‌تکه کردن لازم نیست پایهٔ نظری داشته باشد... به طور کلی، تقسیم شدن متن روایی به خوانه‌ها کاملاً تجربی است و سهولت و مصلحت نحوهٔ آن را تعیین می‌کنند. خوانه یک محصول دلخواهی است و صرفاً تکه‌ای است که با استفاده از آن توزیع معنا مطالعه می‌شود» (Barth, 1970: 204).

بارت پس از تقسیم داستان به تکه‌های خوانه، آن‌ها را در پنج رمزگان طبقه‌بندی نمود. رمزگان یک مفهوم محوری در نظریات بارت است. از منظر او، نکتهٔ اصلی در رمزگان است، نه در پیام، و متن حاصل تعامل رمزگان‌هاست. رمزگان‌ها به هنجارها و ناهنجارهای جامعه مرتبط هستند و نظام ارزشگذاری محسوب می‌شوند. همچنین، رمزگان‌ها اکتسابی هستند و در بستر زندگی اجتماع می‌توان آن‌ها را کسب کرد. بارت در این زمینه با نقد داستان سی‌صفحه‌ای «سارازین»، نوشتهٔ انوره دو بالزاک، نویسندهٔ رمانتیک، این اثر را به

شکلی شگفت‌آور نقد و دوباره احیا کرد. او در کتاب *اس/زد*، از طریق رشته‌های درهم بافته، پنج رمز هرمنوتیکی، دالی، نمادین، کنشی، ارجاعی به روایت‌شناسی و تفسیر متن پرداخت که چنین تحلیلی تا آن زمان سابقه نداشت (Barth, 1970: 204).

۴. تحلیل روایت نخجیران و شیر بر اساس رمزگان پنجگانه رولان بارت

بارت پنج رمزگان اصلی را در متن تشخیص می‌دهد که با عنوان آن‌ها می‌توان تمام جنبه‌های مهم متن را بررسی کرد. از نظر بارت، خود واژه «رمزگان» را نباید به معنای دقیق و علمی آن در نظر گرفت. رمزگان صرفاً حوزه‌های تداعی‌گر هستند؛ یعنی سازمانی فوق‌متنی متشکل از مفاهیمی که تصور خاصی از ساختار را به ذهن متبادر می‌کند. این رمزگان هم جنبه هم‌نشینی متن و هم جنبه معنایی آن را در بر دارند؛ یعنی شیوه ارتباط یافتن اجزای آن با هم و روش ارتباط آن‌ها با جهان بیرون. در اینجا، تأکید بارت بر رمزگذاری کلیه جنبه‌های فرهنگ، او را قادر می‌سازد تا به راحتی از ساختار داستانی به ساختارهای فکری گوناگونی حرکت کند که داستان فرامی‌خواند. در واقع، این واحدهای خواندنی از طریق پنج رمزگان «کنشی، هرمنوتیکی، فرهنگی، نمادین و نشانه‌شناختی» به توالی تفسیر می‌شوند که دو رمزگان اولی، یعنی کنشی و هرمنوتیکی رمزگان‌هایی هستند که روایت از طریق آن‌ها آفریده می‌شود و داستان را پیش می‌برند و سه رمزگان دیگر، یعنی رمزگان‌های نشانه‌شناختی، نمادین و فرهنگی ما را از مجموعه حوادث و منطق روایی داستان فراتر می‌برند. بنابراین، بنا بر نظر بارت، هرچه تعداد این رمزگان‌ها بیشتر باشد، متن به سوی بیشتر نوشتنی بودن و تکرار پیش می‌رود. این سه دستگاه رمزگان، ارجاعی، دالی و نمادین، اطلاعات اساسی متن را فراهم می‌آورند. در واقع، آن معماهایی را شامل می‌شوند که برای تکمیل قابلیت فهم متن ضروری هستند. به اعتقاد بارت، قطعیت‌ناپذیری ضعف نیست، بلکه یکی از ساختارهای روایتگری است. هیچ صدای واحدی نیست که به تنهایی بیان را بسازد. در یک پاره‌گفتار، چندین رمزگان و صدا حضور دارند، بی‌آنکه یکی بر دیگری برتری داشته باشد. پس هدف از این برش‌ها (خوانه‌ها) و رمزگان متکثر کردن دریافت‌های خواننده، ایجاد نوعی مقاومت در برابر میل خواننده برای ساختار دادن دوباره به متن و تبدیل آن به توده‌های بزرگ و نظم‌یافته معناست. بارت تا

آنجا که ممکن است متن را به صورت چیزی ناهمگون و گسیخته رها می‌کند و می‌کوشد تا از عمل سرکوبگرانه تلاش برای سلطه یافتن بر پیام و سوق دادن اجباری متن به یک معنای نهایی واحد حذر کند (Barth, 1977: 146).

۱-۴. رمزگان کنشی^۱

با این رمزگان می‌توان هر کنشی را در یک داستان بررسی کرد؛ از باز کردن یک در گرفته تا اجرای گروه نوازندگان، کنش‌ها بر هم‌نشینی استوارند. در یک نقطه آغاز می‌شوند و در نقطه‌ای دیگر خاتمه می‌یابند. در واقع، «این رمزگان با زنجیره رویدادها سروکار دارد که در جریان خواندن یا گردآوری اطلاعات که روایت به ما می‌دهد، ثبت می‌شود و نامی به خود می‌گیرد؛ مثلاً ما می‌گوییم صحنه مربوط به قتل، صحنه دستگیری و غیره» (سجودی، ۱۳۸۷: ۱۵۶). از آنجا که طبق گفته بارت، رمزگان کنشی چیزی بیشتر از نتیجه مهارت خواندن نیستند و در قالب فهرستی از کنش‌ها صرفاً به توالی خواندن دامن می‌زنند، با عنوان‌هایی کنشی (مانند کشتن، فریب دادن، آشنا شدن و غیره) دسته‌بندی می‌شود و به ترتیب وقوع در جریان خوانش روایت «نخجیران و شیر» مشخص شدند. در داستان نخجیران و شیر، تقریباً سه شخصیت اصلی و سه نوع کنش وجود دارد. شیر، خرگوش و نخجیران که هرچند تعداد زیادی را تشکیل می‌دهند، اما کنش همگی مانند هم است. با نگاهی خوش‌بینانه، روایت نخجیران و شیر طرح اولیه بسیار ساده‌ای دارد:

۱. **صحنه‌پردازی و به ورود ماجرا:** داستان از جایی شروع می‌شود که تعادل اولیه به هم‌ریخته است؛ گویا قبل از آن حیوانات با خوبی و خوشی در مرغزار زندگی می‌کردند و اکنون با ورود شیر به مرغزار، عیش آن‌ها منقض شده است.

۲. **فقدان:** کارکرد دوم داستان، فقدان است؛ فقدان آسایش راحتی و امنیتی که با ورود شیر به مرغزار از بین رفته است. حیوانات متوجه وضعیت دردناک خود می‌شوند که همراه با ترس و آشفتگی بی‌وقفه است:

«طایفه نخجیر در وادی خوش بودشان با شیر، دائم کش مکش
آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود بس که آن شیر از کمین درمی‌رود»
(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۴)

1. Proairetic code

در کش مکش بودن با شیر ما را به این سمت هدایت می‌کند که ادامه داستان درباره این کشمکش است (کنشی) و کمین ربودن شیر (کنشی).

۳. تلاش (چاره‌اندیشی و حيله کردن): کارکرد سوم، تلاش است. آن‌ها گرد هم جمع می‌شوند تا برای این وضعیت چاره‌ای بیندیشند. چون راهکاری برای از میان برداشتن شیر نمی‌یابند، تصمیم می‌گیرند که برای کاهش درد و رنج خود با شیر قرار بگذارند که هر روز به صورت اختیاری و به قید قرعه، یکی از آن‌ها به‌عنوان وظیفه روزانه به نزد شیر برود:

«حيله کردند آمدن ایشان به شیر کز وظیفه ما تو را داریم سیر»

(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۴)

۴. عزیمت: کارکرد چهارم، عزیمت است. آن‌ها به نزد شیر می‌روند و راهکار خود را با او در میان می‌گذارند و بعد از یک گفتگوی بسیار طولانی و معنادار، شیر پیشنهاد آن‌ها را می‌پذیرد.

۵. نقض قرارداد: وضعیت داستان به همین صورت ادامه دارد تا قرعه به نام خرگوش می‌افتد. او با نقض قرارداد بسته‌شده از نخجیران می‌خواهد که به او فرصت دهند تا برای همیشه سایه شیر را از سر آن‌ها کم کند و دوباره به وضعیت تعادل نخست بازگردند. کارکردهای بعدی به ترتیب «ع پرسش ضد قهرمان از قهرمان، ۷. فریب ضد قهرمان و پیروزی قهرمان (خرگوش)» است. این نقطه، نقطه اوج یا نقطه برگشت کنش است که بعد از آن، فرود یا بازگشایی کشمکش، یعنی رهایی حیوانات از دست شیر و بازگشت به تعادل اتفاق می‌افتد. این توالی‌های داستان را به خرده‌توالی‌های کوچک‌تر بسیاری می‌توان تقسیم کرد، ولی به نظر می‌رسد که پی‌رفت‌های کلی طرح روایت نخجیران و شیر خارج از این پی‌رفت‌ها نباشد. هرچند در تحلیل باید توجه کرد که قضاوت درباره کنش‌های داستان نخجیران و شیر به همین راحتی نیست. مولانا یک داستان تمثیلی کوچک با طرحی کاملاً ساده را به طرز شگفت‌آوری با مضامین گوناگون عرفانی درآمیخته‌است. در روایت مثنوی، با توجه به اینکه نمادهای روایت چگونه تفسیر شوند، جای قهرمان، ضد قهرمان و نقاط تعادل تغییر می‌کنند که بهتر است در مقاله‌ای جداگانه به تفسیر مفصل این موضوع پرداخته شود.

۲-۴. رمزگان هرمنوتیکی^۱

این رمزگان همچون رمزگان کنشی، یکی از وجوه نحو روایت است. هرگاه پرسش‌هایی مطرح شوند (مثل: این کیست؟ این چه معنایی دارد؟) که داستان در پایان به آن‌ها پاسخ می‌دهد، عنصری از رمزگان هرمنوتیکی در برابر ماست. رمزگان هرمنوتیکی به معنایی مربوط می‌شود که با شروع سخن طرح می‌شود: این مطلب درباره کیست؟ چه اتفاقی در شرف وقوع است؟ مشکل چیست؟ چه کسی مرتکب قتل شده‌است؟ قهرمان چگونه می‌تواند به هدف خود برسد؟ یک داستان پلیسی گاهی اوقات «قاتل کیه؟» نامیده می‌شود. بنابراین، توجه را به اهمیت خاص معما در این نوع ادبی معطوف می‌کند. در داستان سارازین، معما حول زامینیا (اخته‌ای که مثل یک زن لباس پوشیده‌است)، دور میزند. طبق نظر بارت، رمزگان هرمنوتیکی یا معما حدهایی را در خود گرد می‌آورد که از طریق به نخ کشیده شدن آن‌ها (مثل جمله‌ای روایی) یک معما به وجود می‌آید و پس از «تأخیرهایی»، شیرینی روایت، یعنی کشف پاسخ معما را موجب می‌شوند. در واقع، هر روایتی صلاح را در آن می‌بیند که حل معمایی را که خودش طرح می‌کند، به تأخیر بیندازد، چون حل شدن معما ناقوس مرگ روایت را می‌نوازد (Barthes, 1970: 17).

در جریان خوانش روایت نخجیران و شیر، بسته به نوع تفسیر نمادها، با چند معمای اصلی و معماهای فرعی گوناگونی روبه‌روی هستیم که برخی در طول روایت رمزگشایی می‌شوند و برخی نیز تا پایان روایت در ابهام باقی می‌مانند. روایت نخجیران و شیر یک روایت چندلایه و پیچ‌درپیچ است که هر یک از این لایه‌ها با وجود ناتمامی دیگری را کامل می‌کند. این شیوه روایت‌گری منحصر به فرد است و شاید تنها در مثنوی یافت می‌شود. مولانا گاه خواننده را به وادایی دعوت می‌کند و بدون آنکه از دعوت خود نتیجه‌گیری قطعی کند، موضوع دیگری را پیش می‌کشد. این تعلیقات، ابهامات و سؤالات بی‌پاسخی که برای خواننده متن ایجاد می‌شوند، همه به تکرار متن کمک می‌کنند و نمی‌توانند در رمزگان هرمنوتیکی طبقه‌بندی شوند، بلکه بیشتر در دسته رمزگان‌های نشانه‌شناختی قرار می‌گیرند.

1. Hermeneutic code

روایت نخجیران و شیر پیرامون چند پرسش بزرگ و اساسی شکل گرفته است که شاید مهم‌ترین آن‌ها پرسش در زمینه ترجیح جبر بر اختیار یا تدبیر بر تقدیر است:

«حیله کردند آمدند ایشان به شیر کز وظیفه ما تو را داریم سیر
جز وظیفه، در پی صیدی میا تا نگردد تلخ بر ما این گیا»
(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۴)

شاید یکی از مهم‌ترین سؤالات روایت در اینجا مطرح می‌شود: چرا نخجیران ترس و هراس ناشی از قرعه‌کشی اختیاری و تسلیم در برابر شیر، بدون هیچ تلاشی برای نجات زندگی خود را بر شکار شدن از سوی شیر که حتی ممکن است همیشه موفق نباشد، ترجیح می‌دهند؟ (هرمنوتیکی) یکی از پاسخ‌های احتمالی این است: تا عیش ما در مرغزار تلخ نگردد؛ گویی اگر با اختیار خود هر روز نخجیری را برای شیر بفرستند، حداقل بقیه ساعات روز را با خیال راحت می‌توانند به چرا بپردازند (هرمنوتیکی):

«جمله گفتند: ای حکیم باخبر مرده باید بود پیش حکم حق
در حذر شوریدن شور و شر است رو توکل کن، توکل بهتر است
با قضا پنجه مزن، ای تند و تیز تا نگیرد هم قضا با تو ستیز»
(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۵-۳۱۶)

اینجا مولانا گویی به قسمتی از سؤال قبلی پاسخ می‌دهد. چرا نخجیران به جای چاره‌اندیشی برای حل مسئله به کمترین راضی می‌شوند؟ (رمزگان هرمنوتیکی). به این سبب که آن‌ها به توکل اعتقاد دارند و نه به تلاش و جهد، و شیر را هم به همین امر دعوت می‌کنند. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که اصلاً چرا این بحث جبر و اختیار و نیز توکل و کسب مطرح شد؟ (رمزگان هرمنوتیکی). این پرسشی است که پاسخ آن بعد از تحلیل نهایی روایت به دست می‌آید. توکل و جهد یکی از اصلی‌ترین تقابل‌های دوگانه داستان نخجیران و شیر است که در قسمت‌های گوناگون داستان به شیوه‌های متفاوت ظاهر شده است. مولانا به طور قطعی با هیچ یک از شخصیت‌ها همدلی نمی‌کند و سرانجام، خواننده را در این تناقض‌های گوناگون رها می‌کند که بالأخره توکل، یا جهد، یا هر دو؟:

«گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر بیند»
(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۷)

به نظر می‌رسد که در ابتدای داستان به سبب نگاه شیر به تلاش و کسب، با شیر همدل است و همین شیر که تسلیم وظیفه‌خوری از نخجیران شده بود، دیگر اعتقاد خود را کنار گذاشت. در انتهای داستان، به مثابه موجودی اهریمنی که نابودیش خوشایند است، در چاه می‌افتد. بلافاصله بعد از بازگشت خرگوش، مولانا می‌گوید:

«راند حق این آب را در جوی تو آفرین بر دست و بر بازوی تو»

(مولوی، ۱۳۹۳: ۴۴۱)

یعنی فوراً این ذهنیت را که خرگوش با تلاش و کوشش خود به نتیجه رسید، نقض می‌کند. هرچه بود، دست توانای حق بود و لاغیر. آفرین بر دست و بازوی تو که وسیله اجرای مشیت الهی شد. جالب اینجاست که نخجیران با وجود اعتقاد به جبر و توکل، باز هم برای کاهش درد و رنج خویش تلاش نموده‌اند و به شیر پیشنهاد وظیفه مقرر را می‌دهند و این نقطه از داستان، خود می‌تواند یکی از سلسله‌معناهای متناقض متن باشد که سرانجام، قطعیت نداشتن آن را تأیید می‌کند (رمزگان دالی).

یکی از مشخصه‌های بارز کلام مولانا همین تقابل‌ها و تضادهای معنایی است که در نقطه‌به‌نقطه مثنوی رمزگذاری شده‌اند؛ گویی او به‌عمد یا ناخودآگاه خواننده را به برزخی‌سناور در میان دریای دال‌ها دعوت می‌کند: جبر یا اختیار؟ توکل یا کسب؟ یک بار از زبان شیر از قول پیامبر^(ص) حدیث جهد و توکل به همراه هم می‌گوید: «با توکل زانوی اشتر ببند» و یک بار آن‌چنان معنای توکل را بسط می‌دهد که خواننده را به این توهم می‌افکند که شاید همدلی مولانا با توکل است! برای اثبات حقانیت این دیدگاه، او ما را به ماجرای فرعون که با وجود اینکه همه کودکان را کشت، باز موسی از درون خانه خودش بر او شورید، ارجاع می‌دهد (رمزگان فرهنگی و دالی) و یا حتی از تمثیلی قدرتمند، مانند ماجرای مردی که از عزرائیل می‌گریخت، بهره می‌برد که این تمثیل خود به مثابه رمزگانی فرهنگی و دالی در قسمتی از روایت نخجیران در ایجاد تکثر معنایی دخیل است (رمزگان‌های دالی و فرهنگی).

مولانا با همه این دیدگاه‌ها به‌خوبی و تقریباً به یک اندازه همدلی می‌کند و این ویژگی شگفت‌آور زبان اوست که ما را به نوشتن داستان خود از این جبر و اختیار حل‌نشده وامی‌دارد. حتی اگر درجایی از مثنوی به صورت ویژه با یکی از این دیدگاه‌ها همدلی کند،

در نقطه‌ای دیگر با دیدگاه دیگر به همدلی می‌پردازد. او به‌خوبی از عهده طرح گره فلسفی ناگشوده برمی‌آید و این خواننده است که نهایتاً معنا را بر مبنای همه این تقابل‌ها با هم در ذهن خود می‌سازد (رمزگان نمادین).

از معماهای دیگری که ضمن خوانش نخجیران و شیر پدید می‌آید، نحوه بازگشایی مولانا از تمثیلات مورد نظر خود در متن است. آیا این داستان تمثیلی از آن چیزی است که در درون شیر به عنوان نمادی از یک انسان اتفاق می‌افتد و نخجیران نیز امیال او هستند؟ با وجود این، باز این رمزگشایی در جایی به گونه‌ای دیگر انجام می‌پذیرد. آیا نخجیران عوام جبرگرا را به ذهن متبادر می‌کنند که تن به تسلیم در برابر حاکمی ستمگر داده‌اند؟ آیا خرگوش، قهرمان زیرک اختیارگراست یا نمادی از میل هوس و شهوت اوست که خیانت‌کار و عهدشکن است و سرانجام، به نابودی او منجر می‌شود؟

شیر در پاسخ به درخواست نخجیران برای پذیرش قرارداد می‌گوید:

«گفت: آری، گر وفا بینم، نه مکر مکرها بس دیده‌ام از زید و بکر»

(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۴)

چرا شیر اظهار می‌دارد که بارها مورد بی‌وفایی و جفا واقع شده‌است؟ (هرمنوتیکی) در این بیت، مولانا پاسخ به سؤال را می‌دهد: نَفْس اماره من از همه مردم بدتر با من در مکر و کین است و بارها مرا فریفته‌است (هرمنوتیکی).

مردم نَفْس (دالی): وی با تشبیه نَفْس خود به «مردم» این معنای ضمنی را در ذهن شکل می‌دهد که گویا داستان اصلی درون نَفْس شیر (تمثیلی از انسان) در حال اتفاق افتادن است. مردم و نخجیران واقعی درون نَفْس شیر هستند. اولین تشبیه داستان ما را به دنیای درون هدایت می‌کند و از اینجا کم‌کم خواننده به سوی رمزگشایی تمثیل‌های روایت دعوت می‌شود. اما کمی که از این ابیات می‌گذرد، خواننده به تأویل‌های متفاوت‌تری از گره‌گشایی‌های مولانا در طول روایت دست می‌یابد. او در جایی دیگر، گویا شیر را حاکم شریعتمدار گرفتار قیل‌وقال و خرگوش را عارف دانایی که مملو از شادی است، معرفی می‌کند. با توجه به آنچه گذشت و با در نظر گرفتن بافت روایت نخجیران و شیر می‌بینیم که بسیاری از رمزگان‌های هرمنوتیک در این روایت، در واقع، رمزگان‌های دالی هم

هستند که هر یک معنای ضمنی متفاوتی را به ذهن متبادر می‌کنند. در این داستان، شیوه داستان‌پردازی مولانا کاملاً منحصر به فرد است و معماها در آن تنها در نقش پیش‌برنده روایت ظاهر نمی‌شوند.

۵. رمزگان‌های دالی^۱

این‌ها درون‌مایه‌های داستان هستند. وقتی حول یک اسم خاص سازمان می‌یابند، یک «شخصیت» را می‌سازند که در واقع، همان نام است همراه با همان مشخصه‌ها. این رمز به معنای ضمنی مربوط می‌شود که غالباً در شخصیت‌پردازی یا توصیف به‌کار گرفته می‌شود؛ به‌عنوان مثال، یکی از وصف‌های آغازین از زامبئیلا، صفات «زنانگی»، «ثروت» و «شبح‌گونگی» را به ذهن القا می‌کند. بنابراین، رمزگان دالی که در واقع، رمزگان معنایی است، می‌تواند با ویژگی‌های روان‌شناختی نیز در ارتباط باشد (Barthes, 1970: 18). مقصود از رمزگان‌های دالی، همان رمزگان معنای ضمنی است و به همه معنای ضمنی مربوط می‌شود که خصوصیت‌های شخصیت‌ها یا کنش‌ها را می‌سازد (ر.ک؛ آلن، ۱۳۸۵: ۱۳۷). در واقع، این رمزگان‌ها شیوه‌ای است که مخاطبان معناها را بر اساس نظامی از نمادها و نشانه‌ها استنتاج می‌کنند؛ برای مثال، در رمان *سارازین*، جمله «ساعت الیزه - بوربون تازه به صدا درآمده بود و فرارسیدن نیمه‌شب را اعلام کرده بود»، به‌طور ضمنی نشان‌دهنده ثروت بادآورده و ناسالم است (ر.ک؛ سجودی، ۱۳۸۷: ۱۵۵). در تحلیلی که از داستان نخجیران انجام داده‌ایم، رمزگان‌های دالی کمیت بسیار بالایی دارند:

«مردم نفس از درونم در کمین از همه مردم بتر، در مکر و کین»

(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۵)

چنان‌که پیش از این گفته شد، مردم نفس رمزگان دالی است. شیر با تشبیه نفس خود به مردم، این معنای ضمنی را در ذهن شکل می‌دهد که گویا داستان اصلی درون نفس شیر (تمثیلی از انسان) در حال اتفاق افتادن است و مردم و نخجیران واقعی درون نفس شیر هستند:

«گوش من لا یلدغ المؤمن شنید قول پیغمبر به جان‌ودل گزید»

(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۵)

برگزیدن قول پیغمبر از جان و دل نشان‌دهنده عمق اعتقاد و باور شیر به گزاره‌های دینی است. بر مبنای این سخن متوجه می‌شویم که شیر باید فردی متشرع باشد (دالی). همچنین، در قسمت‌های دیگر داستان با بررسی لحن سخنانی که از زبان شیر مطرح می‌شود، گاه‌گاه این معنای ضمنی تأیید می‌شود. این نکته که نخجیران با وجود اعتقاد به جبر و توکل، باز هم برای کاهش درد و رنج خویش تلاش نموده‌اند و به شیر پیشنهاد وظیفه مقرر را می‌دهند، خود می‌تواند معانی ضمنی متعددی داشت باشد؛ برای مثال می‌تواند نشان‌دهنده ناآگاهی و غفلت نخجیران باشد که حتی نمی‌دانند به چه چیزی باور دارند. آن‌ها فقط فکر می‌کنند جبری هستند، در حالی که رفتارشان این گزاره را نقض می‌کند (رمزگان دالی).

بحث و دعوی شیر و نخجیران بر سر توکل و جهد تقریباً نود بیت از روایت را به خود اختصاص می‌دهد. او در پایان می‌گوید که به سبب حاضر جوابی شیر در پاسخ به نخجیران، آن‌ها از بحث در این زمینه خسته شدند و صحبت درباره جبر و قیل‌وقال در آن را کنار گذاشتند. باید به این نکته توجه شود که بعد از این همه بحث و جدل، مولانا در پایان می‌گوید که آن‌ها به نتیجه‌ای نرسیدند و آن بحث را نیمه‌تمام رها کردند. در حقیقت، آن کسی که بحث را رها می‌کند، خود مولانا است! اوست که در طول روایت یک بار از زبان شیر و بار دیگر از زبان نخجیران سخن گفته‌است و اکنون بی‌آنکه یکی بر دیگری برتری یابد، بحث را نیمه رها می‌کند و به دنباله روایت می‌پردازد. باید توجه شود که کریم زمانی در عنوان این قسمت از داستان نوشته‌اند: «مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل» (زمانی، ۱۳۹۳: ۳۴۲)، اما به نظر نمی‌رسد که عملاً در داستان این اتفاق افتاده باشد و این رها کردن بحث، خود یکی از معناهای ضمنی روایت را رقم زده‌است. در حقیقت، قیل‌وقال نامیدن این بحث از نگاه مولانا می‌تواند به گونه‌ای نگاه منفی راوی را درباره بحث و جدل فراوان پیرامون این موضوعات نشانگر باشد. در قسمت‌های بعدی داستان، لحن صحبت کردن خرگوش که به گونه‌ای پیامبرگونه و همچون عارفان سخن می‌گوید، از معناهای ضمنی دیگر این داستان است. چندی بعد، مولانا از زبان شیر، صدای نخجیران و خرگوش را «بانگ دیو و غول» نامیده‌است و کاملاً با این موضوع همدلی می‌نماید. در واقع، همان

خرگوشی که تا چند بیت قبل کسوت پیامبر پوشیده بود، اینجا نشان داده می‌شود که معصوم و بی‌گناه نیست.

آخرین گره‌گشایی روایت از نمادها بدین گونه است که راوی خوانندگان روایت خود را خطاب می‌کند و می‌گوید که ما خصم برون، یعنی شیر را کشتیم. پس شیر دشمن بیرونی است؛ یعنی بر اساس این گره‌گشایی، شیر باید همان نماد حاکم ظالم متشرع باشد (هرمنوتیکی)، اما در درون ما شیری به نام «نفس» وجود دارد که هرگز فریب خرگوش را نمی‌خورد. پس گویی در انتهای روایت، تازه ماجرای ما شروع شده‌است. خواننده روایت در این نقطه باید همه روایت نخجیران و شیر را در درون خود بازسازی کند؛ حکایتی که در آن شیر که نفس انسان است، فریب خرگوش را نمی‌خورد (رمزگان دالی):

ماند خصمی زو بتر در اندرون	«ای شهان کشتیم ما خصم برون
شیر باطن سخره خرگوش نیست	کشتن این، کار عقل و هوش نیست
کاو به دریاها نگردد کم و کاست	دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست
کم نگردد سوزش آن خلق سوز»	هفت دریا را درآشامد هنوز

(مولوی، ۱۳۹۳: ۴۴۴)

با توجه با آنچه گذشت و با در نظر گرفتن شیوه خاص روایتگری مولانا در داستان نخجیران و شیر درمی‌یابیم که رمزگان‌های دالی در این روایت، نقش بسیار پررنگی دارند. بسیاری از رمزگان‌های فرهنگی، هرمنوتیکی و نمادین خود معنای ضمنی دارند و رمزگان دالی به شمار می‌آیند. بیشتر استعارات و تشبیهات داستان در حوزه رمزگان‌های دالی قرار می‌گیرند و تمام داستان‌هایی که مولانا به صورت تمثیل در میان روایت اصلی مطرح می‌کند، هر یک معنای ضمنی متفاوتی با توجه به موقعیت خود در روایت دارد.

۶. رمزگان فرهنگی^۱

بارت کل نظام دانش و ارزش‌هایی را که یک متن فرامی‌خواند، ذیل این عنوان جمع می‌آورد. این رمزگان به صورت امثال و حکم، حقایق علمی، صورت‌های قالبی گوناگون ادراک که واقعیت انسان را می‌سازند، پدیدار می‌شوند. به قول بارت، این همان رمزگان

دانش بامعرفت، یا به عبارت بهتر، رمزگان دانش‌های انسان، رمزگان افکار عمومی و رمزگان فرهنگ به صورتی است که از طریق کتاب، تعلیم و تربیت و در شکلی کلی‌تر و مبهم‌تر، از طریق کلّ زندگی اجتماعی منتقل می‌شود. بسیاری از این رمزگان فرهنگی یا ارجاعی آشنا عبارتند از: رمزگان علمی، رمزگان ریطوریقی که همه قواعد اجتماعی آنچه را که گفته می‌شود، در خود گرد می‌آورد؛ فرم‌های رمزدار روایت، فرم‌های رمزدار گفت‌وگو (اعلان، سوابق و غیره) و بیان فرازبانی (گفتمانی که درباره خود سخن می‌گوید) بخشی از این رمزگان را تشکیل می‌دهد. همچنین، رمزگان زمان‌نگارانه یا همان «تعیین تاریخ» که امروزه برای ما آشنا و ملموس است، در واقع، رویه‌ای کاملاً فرهنگی است. بدین ترتیب، مجموعه این نقاط، ارجاع یک رمزگان فرهنگی را قوی می‌سازند. به اعتقاد بارت، نباید تعجب کرد که می‌توان مفاهیم بی‌نهایت پیش‌پافتاده را به رمزگان تبدیل کرد، بلکه برعکس، همین پیش‌پافتادگی آن‌ها یا بی‌معنایی ظاهریشان است که آن‌ها را مستعد رمزپردازی می‌کند، آن‌هم با توجه به تعریفی که از رمزگان هست؛ یعنی مجموعه قواعدی که چنان کهنه و نخ‌نما هستند که گمان می‌شود نشانه‌های طبیعت هستند، اما اگر روایت از آن‌ها روی برگرداند، به سرعت ناخواندنی خواهند شد (Barthes, 1970: 18). روایت نخجیران و شیر پُر از ارجاعات فرهنگی به خارج از دنیای متن است؛ از جمله آن‌ها، تلمیحات گوناگون و نقب زدن به داستان‌های آشنای متون دیگر است که بهترین معرف بینامتنیت در متن هستند. همچنین، کاربرد ضرب‌المثل‌ها و گزاره‌های بسیار معمول فرهنگ ایرانی-اسلامی از رمزگان‌های فرهنگی روایت محسوب می‌شوند.

«جمله گفتند ای طیب باخبر الحذر دع لیس یعنی عن قدر»

(مولوی، ۱۳۹۳: ۳۱۵)

الحذر دع لیس یعنی عن قدر (رمزگان فرهنگی): «اشاره به این خبر که احتیاط و محکم‌کاری در امر مقدر سودمند نیفتد، ولی دعا می‌تواند در آنچه فرود آمده و نیامده است، سودمند افتد» (زمانی، ۱۳۹۳: ۳۱۶).

زانوی شتر بستن، حبیب خدا بودن کاسب، ساغر به دور آوردن، به خواب خرگوشی رفتن، سر بریدن مرغ بی‌وقت، تلخ بودن حقیقت و بسیاری از گزاره‌های معمول دیگر، نمونه‌هایی از ارجاعات فرهنگی متن هستند.

۷. رمزگان نمادین^۱

این عرصه همان عرصه «درون‌مایه» است به همان معنایی که ما در نقد انگلیسی-آمریکایی معمولاً از این اصطلاح می‌فهمیم؛ یعنی ایده یا ایده‌هایی که اثر به دور آن ساخته می‌شود. در *سارازین*، عرصه نمادین بر تن انسان به عنوان منبع معنا، جنسیت و پول استوار شده‌است. رمزگان نمادین به قطب‌های متضاد و برابر نهادهایی (آنتی‌تزی) می‌پردازد که «تعدد ظرفیت» و «اعاده‌پذیری» را می‌نمایاند؛ به عنوان مثال، هنگامی که با *سارازین* آشنا می‌شویم، وی در رابطه نمادین «پدر و پسر» در مقابل ما قرار می‌گیرد. نماد، به طور کلی، آن ویژگی از زبان است که بیان را جابه‌جا می‌کند و امکان می‌دهد تا صحنه‌ای غیر از صحنه بیان را، یعنی هر آنچه را که گمان می‌کنیم خواننده‌ایم، یک نظر ببینیم (Barthes, 1970: 19).

در واقع، رمزگان نمادین به زبان ساده به این معناست که یک متن چگونه در قالب تقابلهای دوگانه سامان می‌یابد. بنابراین، در قالب این رمزگان، ما باید به دنبال مجموعه‌ای از جفت‌های متضاد دوقطبی بگردیم که به متن معنا می‌دهند؛ به بیان دیگر، رمزگان نمادین به الگوهای تضاد و تقابلی اشاره می‌کند که در یک متن می‌توان مشاهده کرد (ر.ک؛ آلن، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

در جریان خوانش روایت نخجیران و شیر، به تقابلهای دوتایی فراوانی برمی‌خوریم، به گونه‌ای که می‌توان گفت پایه و اساس این روایت بر مبنای همین تقابلهای شکل گرفته‌است که مهم‌ترین آن‌ها، جبر و اختیار است. همان گونه که بارت نیز تأکید می‌کند، هرچه تعداد رمزگان‌های نمادین در متنی بیشتر باشد، متن به سوی تکرار پیش می‌رود. مولانا روایت ساده کلیل و دمنه را به شیوه‌ای شگفت‌آور با گزاره‌های متناقض جبر و اختیار، توکل و تلاش، تحکم و تسلیم، و... چنان هنرمندانه درهم پیچیده‌است که باز

1. Symbolic code

کردن این روایت گره‌درگره، جز با انتخاب راه‌های متفاوت و رسیدن به معانی متکثر، ممکن نیست. تعدادی از مهم‌ترین تقابل‌های دوتایی این روایت در جدول زیر آورده شده‌است:

جدول ۱: برخی تقابل‌های دوتایی در روایت نخجیران و شیر

شیر	↔	خرگوش	↔	نخجیران
خرد	↔	خشم	↔	رضایت و تسلیم
شیر	↔	نخجیران	↔	وفاداری
اختیار	↔	جبر	↔	زهد متعصبانه
تدبیر	↔	تقدیر	↔	توکل

۸. نتیجه

با در نظر گرفتن خوانشی که از روایت نخجیران و شیر انجام شده‌است، متوجه می‌شویم که تعداد رمزگان‌های دالی، فرهنگی و نمادین از مجموع رمزگان‌های کنشی و هرمنوتیکی بیشتر است. این رمزگان‌ها برخلاف رمزگان‌های کنشی و هرمنوتیکی، از قیود توالی روایت تبعیت نمی‌کنند و تا جایی که این رمزگان‌ها برگشت‌پذیر، شناور و بدون مرجع تعیین‌کننده هستند، متن متکثر است.

در جریان خواندن روایت نخجیران و شیر، در بادی امر به نظر می‌رسد که متن از تحکم و انسجام محکمی پیروی می‌کند. راوی مانند یک صدای مسلط، همه گره‌ها را به ترتیب باز می‌کند و خواننده را به لذت رسیدن به پاسخ معماهای مطرح در متن می‌رساند، اما با دقت بیشتر در روایت بسیار پیچیده‌ای که مولانا از این داستان ساده طرح کرده‌است، کم‌کم جادوی روایت پر از ابهام و برگشت‌پذیر نخجیران و شیر خواننده را شگفت‌زده می‌کند. داده‌های حاصل فرضیه تکثر معنا را تأیید می‌کنند؛ چراکه به راحتی نمی‌توان آن‌ها را به مضامینی قطعی تقلیل داد.

همان‌گونه که گفته شد، ساختمان‌دی متن و استفاده راوی از گزاره‌های متناقض در متن باعث می‌شود که تمثیل‌های روایت به روش‌های متفاوتی تأویل و بازگشایی شوند؛ تأویل‌هایی که هیچ یک از آن‌ها نسبت به دیگری ارجحیت ندارند. این امر باعث می‌شود که خواننده روایت نخجیران و شیر، اگر با ذهنی باز و دور از تفسیرهای اصلی عرفانی

روایت به آن‌ها وارد شود، امکان درک بازنمایی‌هایی گوناگون از آن را داشته باشد. مولانا به طور قطعی با هیچ یک از شخصیت‌ها همدلی نمی‌کند و سرانجام، خواننده را در این تناقض‌های گوناگون رها می‌کند که بالأخره توکل، یا جهد و یا هر دو؟ به نظر می‌رسد که در ابتدای داستان، به سبب نگاه شیر به تلاش و کسب، با شیر همدل است و همین شیر که تسلیم وظیفه‌خوری از نخجیران شده بود و دیگر اعتقاد خود را کنار گذاشته بود، در پایان داستان، به مثابه موجودی اهریمنی که نابودیش خوشایند است، در چاه می‌افتد. بلافاصله بعد از بازگشت خرگوش، مولانا فوراً این ذهنیت را که خرگوش با تلاش و کوشش خود به نتیجه رسید، نقض می‌کند. هرچه بود، دست توانای حق بود و لاغیر. آفرین بر دست و بازوی تو که وسیله اجرای مشیت الهی گشت.

جالب اینجاست که نخجیران با وجود اعتقاد به جبر و توکل، باز هم برای کاهش درد و رنج خویش تلاش نموده‌اند و به شیر پیشنهاد وظیفه مقرر را می‌دهند و این نقطه از داستان خود می‌تواند یکی از سلسله‌معناهای متناقض متن باشد که سرانجام، قطعیت نداشتن آن را تأیید می‌کند.

این جادوی روایتگری مولانا است که نمادهایش را در روایت به گونه‌ای رمزگذاری کرده‌است که گویی حق و باطل به‌راحتی از هم جداشدنی نیست. همه این صداها در داستان مولانا به گونه‌ای هم حق هستند و هم باطل. مولانا ناخودآگاه خواننده را در دریایی از گزاره‌های متناقض رها می‌کند تا از میان پیچیدگی‌های ذهنی که هم واقعی هستند و هم فیلسوفانه و دشوار، دچار تردید شود و سرانجام، خواننده با توجه به بافت گفتمانی خود یکی را برمی‌گزیند و به یک تأویل نهایی دست می‌یابد. هرچند در ناخودآگاه خود می‌داند که گویی حجم پرننگی از معنا را به دور انداخته‌است.

برخلاف آنچه در ابتدای امر در برخورد با متن روایت پیش می‌آید، متن ما را با تحکم به قبول صدای غالب وادار نمی‌کند، بلکه برعکس، متن روایت قابلیت‌های بسیار شگفت‌انگیزی برای تکرار معنا دارد و دریایی از تناقض‌ها و نمادهاست که هر کدام در جایی از داستان، مدلول‌هایی به‌ظاهر متناقض را بازنمایی می‌کنند و پیچیدگی ساختار روایت که به‌راحتی نمی‌توان قهرمان را در داستان تشخیص داد، همه و همه باعث تکرار معنا و قابلیت تأویل‌های گوناگون در متن مولانا می‌شود. حقیقت این است که آن چیزی

که متن مولانا را متنی بسته با معانی محدود تعریف می‌کند. گفتمان مسلط و قدرتمند تفسیرگران اصلی مثنوی در طول تاریخ است؛ همان گفتمانی که تأویل‌های متفاوت از گزاره‌های عرفانی را گناه نابخشودنی می‌داند، متن مثنوی را بسته معرفی می‌کند و این قدرت به اندازه‌ای استوار است که گویی برای همگان باورپذیر می‌شود.

باید توجه کرد که این معناهای متکثر دلخواهی به دست نمی‌آیند. همه این‌ها از ساختمانندی متن و رابطه نشانه‌ها با دیگر قسمت‌های متن حاصل شده‌اند. هر فرد با توجه به زمینه گفتمانی خود تعدادی از این نشانه‌ها و تعدادی از رابطه‌ها را می‌بیند و برمی‌گزیند و معنا برای او به این صورت شکل خواهد گرفت. مولانا روایت ساده کلیله و دمنه را به شیوه‌ای شگفت‌آور با گزاره‌های متناقض جبر و اختیار، توکل و تلاش، تحکم و تسلیم و... چنان هنرمندانه درهم پیچیده‌است که باز کردن این روایت گره‌درگره جز با انتخاب راه‌های متفاوت و رسیدن به معانی متکثر ممکن نیست.

منابع

- آلن، گراهام، (۱۳۸۵)، *رولان بارت، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران، مرکز اسکولز، رابرت، (۱۳۷۹)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، آگه.*
- بارت، رولان، (۱۳۸۸)، *پیش‌درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها، به کوشش مارتین مک کوئیلان، ترجمه فتاح محمدی، تهران، مینوی خرد.*
- _____، (۱۳۸۷)، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها، ترجمه محمد راغب، تهران، فرهنگ صبا.*
- زمانی، کریم، (۱۳۹۳)، *شرح جامع مثنوی معنوی، سروده مولوی جلال‌الدین محمد، ویراست ۴۴، تهران، اطلاعات.*

سجودی، فرزانه، (۱۳۸۷)، *نشانه‌شناسی کاربردی، تهران، علم.*

Barthes, Roland, (1977), *Introduction to Structural Analysis of Narratives, Image - music - text*, London, Fontana.

_____, (1970/1974), *S/Z*, Trans. Richard Howard & Richard Mille, New York. Hill and Wan.

